

بسم الله الرحمن الرحيم

تنمّة: ثمره المسألة

اگر چه مبحث مقتضای اطلاق امر نسبت به تعبدیت به معنای اول آن یعنی لزوم مباشرت و توضیلت به این معنا یعنی کفایت مطلق فعل، در علم اصول تا کنون مورد توجه و بحث جدی قرار نگرفته، لکن شکّی نیست، هر نتیجه ای که گرفته شود، در استنباط بسیاری از فروع فقہی تأثیر مستقیم خواهد داشت. در این مبحث سه نظریه حاصل شد:

- ۱- نظریه محقق نائینی و خویی «رحمة الله علیهما»: اطلاق امر اقتضای تعبدیت به معنای لزوم مباشرت مخاطب درانجام فعل را دارد.
- ۲- نظریه شهید صدر «رحمة الله علیه»: در اوامری که برخوردار از موادی هستند که نسبت آن ها به مخاطب، نسبت فعل به فاعل می باشد، اطلاق اوامر مقتضی تعبدیت نیست، بلکه مقتضی توضیلت به معنای کفایت تحقق فعل با مباشرت مخاطب و یا سببیت اوست؛ اما در اوامری که نسبت مواد آن ها به مخاطب، نسبت عرض به محلّ می باشد، تعبدیت به معنای لزوم مباشرت مخاطب را اقتضا دارد.
- ۳- نظریه مختار: اطلاق اوامر در تمام موارد مقتضی آن است که صرف استناد فعل به مخاطب کفایت نماید، چه بالمباشرة انجام گیرد و چه بالتسبیب و از طریق اجاره، جعاله، وکالت و مانند اینها.

ثمره این اختلاف نظر در بسیاری از مسائل فقہی و در ابواب گوناگون ظاهر می شود:

ثمره اول: قضاء صلوات و صیام میت بر ولی او

یکی از واجبات، قضاء صلوات و صیام میت بر ولی میت یعنی ولد اکبر اوست. دلیل بر این مطلب روایات متعددی است که تفصیل آن در باب قضای از میت وارد شده است و ما به عنوان نمونه به دو مورد از این روایات اشاره می نماییم. یکی صحیحہ حفص بن بختری از ابی عبد الله «علیه السلام»: «فِي الرَّجُلِ يَمُوتُ وَ عَلَيْهِ صَلَاةٌ أَوْ صِيَامٌ قَالَ يَقْضِي عَنْهُ أَوْلَى النَّاسِ بِمِيرَاثِهِ قُلْتُ فَإِنْ كَانَ أَوْلَى النَّاسِ بِهِ امْرَأَةً فَقَالَ لَا إِلَّا الرَّجَالُ»^۱؛ و دیگری صحیحہ صفار که می گوید: «كَتَبْتُ إِلَى الْأَخِيرِ عَ رَجُلٍ مَاتَ وَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ وَ لَهُ وَلَتَانِ هَلْ يَجُوزُ لَهُمَا أَنْ يَقْضِيَا عَنْهُ جَمِيعاً خَمْسَةَ أَيَّامٍ أَحَدَ الْوَلَتَيْنِ وَ خَمْسَةَ أَيَّامٍ الْآخَرَ فَوَقَّعَ يَقْضِي عَنْهُ أَكْبَرُ وَلِيَّهِ عَشْرَةَ أَيَّامٍ وَلَاءٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ»^۲. اما الکلام در آن است که آیا وجوب قضاء بر ولی میت، تعبدی به معنای اول است، یعنی ولی میت باید این صلاة و صیام را مباشرتاً از طرف میت انجام دهد و و یا آنکه توضلی به معنای اول می باشد و صرف تحقق قضا کفایت می نماید.

فقهایی همچون محقق خویی «رحمة الله علیه» که مقتضای اطلاق امر را تعبدیت به معنای اول می دانند، باید کفایت فعل غیر ولی و سقوط این واجب به فعل غیر را، خلاف قاعده دانسته و برای اثبات کفایت و سقوط، به ادله دیگری غیر از ادله دالّ بر اصل وجوب قضاء استناد نمایند. به همین جهت، ایشان ذیل کلام مرحوم سید یزدی در عروه «يجوز للولي ان يستأجر ما عليه من القضاء عن الميت و اذا تبرأ بالقضاء عن الميت متبرع، سقط القضاء عن الولي»^۳ می فرمایند: «مقتضای ظاهر تعدادی از نصوصی که در باب قضاء وارد شده مثل صحیحہ حفص و سایر روایات، اعتبار مباشرت ولی در قضاء از میت می باشد. کما اینکه ظاهر هر خطابی که متوجه به مکلف شود همین است. چون مقتضای اطلاق هر خطابی لزوم مباشرت مخاطب و عدم

^۱ - الکافی، جلد ۴، صفحه ۱۲۳.

^۲ - الکافی، جلد ۴، صفحه ۱۲۴.

^۳ - العروة الوثقى (المحشى)، جلد ۳، صفحه ۱۰۵.

خارج اصول، سال چهارم، «مبحث أوامر»... استاد معظم حاج شیخ عباسعلی زارعی سبزواری مدّ ظلّه العالی

سقوط تکلیف مخاطب به فعل غیر می باشد كما حَقَّقَ ذلک فی محلّه^۱. در ادامه می فرمایند: «البته در بعضی از این روایات وارد شده است که عبادات از طرف اموات، مطلقاً مشروع می باشد. این روایات به اطلاق خود کاشف از آن هستند که تبرّع از جانب میّت توسط غیر ولیّ، مشروع بوده و لذا مانعی نیست از اینکه ولیّ برای فارغ کردن ذمه میّت، شخص دیگری را برای انجام این عمل از جانب میّت اجیر نماید یا از او بخواهد تبرّعاً این عمل را انجام دهد»^۲.

اما بر اساس نظریه شهید صدر «رحمة الله عليه» و همچنین نظر مختار، اگر قضاء میّت توسط یک شخص دیگر، از طریق اجاره آن دیگری برای این عمل به واسطه ولیّ میّت صورت گرفته باشد، امر متوجّه به ولیّ ساقط می شود و این مطابق قاعده می باشد نه مخالف آن. چون اطلاق امر بنا بر مبنای ما مطلقاً و طبق مبنای مرحوم شهید صدر در خصوص فرضی که نسبت فعل به مخاطب نسبت فعل به فاعل باشد، اقتضای توضیحات به معنای کفایت تحقّق فعلی را دارد که مستنداً به مخاطب انجام گیرد، چه مخاطب بالمباشرة آن را انجام داده باشد و چه بالتسبیب و این استناد، به نحو تسبیبی در اینجا موجود است؛ اما چنانچه تبرّعاً انجام گرفته باشد، این استناد وجود نداشته و کفایت نمی کند.

و اما ظاهر کلام مرحوم سیّد در عروه آن است که ایشان اطلاق امر را مقتضی توضیحات به معنای اوّل یعنی عدم لزوم مباشرت و حتّی عدم لزوم تسبیب می دانند. چون ایشان قضای تبرّعی را نیز مسقط وجوب قضاء از ولیّ میّت دانسته اند^۳. و لکن در مقابل بعضی از فقها مانند ابن ادریس حلّی «رحمة الله عليه»، قائل به عدم سقوط وجوب قضاء از ولیّ میّت با انجام فرد دیگر شده است. ایشان چنین استدلال می کنند که سقوط وجوب به فعل غیر مشکوک بوده و اصل عدم سقوط است. مرحوم خویی به این استدلال چنین اشکال فرموده اند که الاصل دلیل حیث لا دلیل، در حالی که در ما نحن فیه دلیل لفظی داریم^۴.

استاد معظم در پاسخ ایراد محقّق خویی «رحمة الله عليه» فرمودند: شاید مراد ایشان اصل لفظی باشد نه اصل عملی تا اینکه گفته شود «لا ینتہی الأمر إلى الأصل مع فرض قیام الدلیل». بنا بر این بعید نیست که مرحوم ابن ادریس، معتقد به تعدّیّت به معنای اوّل باشد.

همین اثر فقهی در خصوص فرع دیگری که مرحوم سیّد در عروه مطرح فرموده اند، یعنی: «يجوز للولی ان يستأجر من يصوم عن المیت و ان یأتی به مباشرتاً»^۵، جریان دارد.

«و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین»

^۱ - ایشان در موسوعة الامام الخویی، جلد ۴، صفحه ۲۹۳ می فرمایند: «مقتضی ظواهر جملة من النصوص الواردة في المقام كصحیح حفص و غیره اعتبار المباشرة في القضاء في حقّ الولي، كما هو الحال في ظاهر كلّ خطاب متوجّه إلى المكلف، فانّ مقتضی إطلاقه هو المباشرة و عدم سقوط التکلیف بفعل الغير كما حَقَّقَ ذلک فی محلّه».

^۲ - ایشان در ادامه می فرمایند: «إلا أنّه ورد في بعضها إطلاق مشروعیّة العبادة عن الأموات، الكاشف عن صحّة التبرّع من غیر الولي، بل في بعضها النصريح بصحّتها من قبل أخ المیت فإنّه بعد قیام الدلیل على مشروعیّة التبرّع لكلّ أحد و فراغ ذمة المیت به يستكشف منه كون الوجوب المتملّق بالولی مشروطاً حدوثاً و بقاءً باشتغال ذمة المیت بالقضاء، فلا تکلیف بعد التفریغ بأداء المتبرّع كما مرّت الإشارة إلى ذلک في المسألة السابقة، و لأجله ترفع اليد عن ظواهر النصوص الدالّة على المباشرة، و يحكم بسقوط التکلیف بفعل الغير أيضاً. و عليه فلا مانع من تسبیب الولي إلى تصدّي الغير للتفریغ، إیما باستدعائه للتبرّع و التماس منه أو باستتجاره لذلك، لصحّة الفعل الصادر عن الأجیر و قدرته عقلاً و شرعاً على التسليم بعد فرض جواز التبرّع منه كما عرفت. و لا يعتبر في صحّة الإجارة أكثر من ذلک، فتشمله عمومات الإجارة من دون حاجة إلى قیام دلیل عليه بالخصوص».

^۳ - همانطور که در متن گذشت، ایشان در العروة الوثقی (المحشی)، جلد ۳، صفحه ۱۰۵، مسأله ۱۲ می فرمایند: «إذا تبرّع بالمیت متبرّع سقط عن الولي».

^۴ - محقّق خویی رحمه الله عليه در موسوعة الامام الخویی، جلد ۱۶، صفحه ۲۹۴ می فرمایند: «فما يظهر من الحلّي و جماعة من عدم السقوط عن الولي بذلك لأجل الشكّ فيه و مقتضی الأصل عدم، كما ترى، إذ لا ینتہی الأمر إلى الأصل مع فرض قیام الدلیل».

^۵ - العروة الوثقی (المحشی)، جلد ۳، صفحه ۶۴۵، مسأله ۲۲.